

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران، میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن:۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • شماره:۵۴۰۹ • نامبر: ۸۸۹۲۵۶۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترک‌کین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شترت

دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۴۰۵ • ۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۴۷ • ۱۵ ژوئن ۲۰۲۶ • سال بیست‌ودوم • شماره۵۴۰۹ • ۸ صفحه

اذان ظهرتهران ۱۲:۰۵ • اذان مغرب ۱۹:۴۳ • اذان صبح فردا ۳:۰۱ • طلوع آفتاب ۴:۵۲

www.sharghdaily.com

aparat:tasvirshargh

Telegram:SharghDaily

youtube:sharghdaily

twitter:sharghdaily

instagram:sharghdaily1

شبکه‌خوانی

در محکومیت

آپارتاید جنسی طالبان

آذرمنصوری

آنچه امروز بر زنان افغانستان می‌گذرد، فقط نقض حقوق زنان نیست، بلکه انکار آشکار حقوق انسانی و تعرضی سازمان‌یافته به بنیادین‌ترین حقوق بشر است.

محرورکردن دختران از آموزش، سلب حق کار از زنان، حذف آنان از عرصه عمومی و تحمیل تبعیض ساختاری بر نیمی از جمعیت یک کشور، نه یک اختلاف فرهنگی یا سیاسی، بلکه مصداق روشن ستم و سرکوب است. این سیاست‌های زن‌ستیزانه طالبان را باید با صدای بلند محکوم کرد. حکومتی که از حضور زنان در مدرسه، دانشگاه، اداره، رسانه و جامعه هراس دارد، در حقیقت از آگاهی، آزادی و آینده هراسان دارد. طالبان نه‌تنها حقوق زنان، بلکه حق پیشرفت و توسعه افغانستان را نیز به گروگان گرفته است.

هیچ جامعه‌ای با حذف نیمی از شهروندان خود نمی‌تواند مطالبه‌کار بود. میلیون‌ها دختر به مدرسه رفتند، هزاران زن به دانشگاه راه یافتند و در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، رسانه‌ای و سیاسی حضور پیدا کردند. این دستاوردها هرگز کامل نبود، اما نشانه حرکت جامعه افغانستان به سوی افقی روشن‌تر و انسانی‌تر بود. بازگشت طالبان و فروپاشی بخش بزرگی از این دستاوردها، حقیقتی مهم را نیز آشکار کرد؛ اینکه آزادی، حقوق بشر و برابری را نمی‌توان از بیرون به ملتی هدیه کرد. تجربه افغانستان با دیگر نشان داد هیچ قدرت خارجی، هر اندازه نیرومند، نمی‌تواند ناجی پایدار حقوق بشر در یک کشور باشد. حقوق و آزادهای زمانی ماندگار می‌شوند که در بستر آگاهی، اراده و مبارزه خود

مردم ریشه داشته باشند. از همین رو، نخستین و مهم‌ترین حاملان تغییر در افغانستان، خود زنان افغانستان هستند؛

زنانی که در برابر یکی از سخت‌ترین اشکال تبعیض در جهان ایستاده‌اند؛ زنانی که با وجود تهدید، محرومیت و سرکوب، همچنان از حق آموزش، حق کار و حق حضور در جامعه دفاع می‌کنند. آنان تنها قربانیان این وضعیت نیستند، بلکه پیشگامان مبارزه برای رهایی از آن نیز هستند. طالبان ممکن است مدارس را ببندد، دانشگاه‌ها را تعطیل کند و زنان را از عرصه عمومی کنار بزند، اما نمی‌تواند آگاهی را از میان ببرد. نسلی که طعم آموزش، مشارکت و امید به آینده را چشیده است، به‌سادگی به گذشته بازنخواهد گشت. تاریخ معاصر افغانستان گواهی آن است که زنان این کشور بخشی مهم از مسیر آزادی و برابری را پیموه‌اند و این سرمایه تاریخی قابل مصادره یا نابودی نیست. ما در کنار زنان افغانستان می‌ایستیم و مبارزه مدنی و انسانی آنان را برای دستیابی به حقوق برابر بر می‌نهیم. باور داریم استبداد، تبعیض و حذف، هر چند نتوانند برای مدتی بر جامعه‌ای سایه افکنند، سرانجام در برابر اراده انسان برای آزادی شکست خواهند خورد. آینده افغانستان را نه جهل و تبعیض، بلکه آگاهی، عدالت و مشارکت برابر همه شهروندان آن رقم خواهد زد و در آن آینده، زنان افغانستان که امروز پرهزینه‌ترین با مقاومت را بر دوش می‌کشند، بی‌تردید معماران اصلی این بیروزی خواهند بود.

خبرخوانی

کت برای آب جمع‌کردن

پژوهشگران در تحقیقی جدید با یک پارچه مخصوص برای تولید یک کت قادر به برداشت آب استفاده کردند. این کت با استفاده از یک پارچه خاص طوری طراحی شده تا به‌جای جذب آب، رطوبت را از هوا برداشت و در یک واحد قابل جداسدن جمع‌آوری کند. این روش انتقال به پارچه کمک می‌کند تا نه‌تنها در یک آزمایشگاه کوچک، بلکه در یک سیستم پوشیدنی نیز کارآمد باشد. پس از آن، این واحدهای جذب‌کننده آب در یک محفظه تاشو جمع‌آوری قرار می‌گیرند و با گرم‌شدن، آب جذب‌شده را آزاد می‌دهد و به آب آشامیدنی تبدیل می‌کنند.کت فناوریانه با توجه به سطح رطوبت بین ۴۰۰ تا ۹۰۰ میلی‌لیتر آب آشامیدنی به ازای هر روز آزمایش تولید کرد. فرم فیزیکی برای این تحقیق خاص یک کت بود اما محققان معتقدند همین پارچه را می‌توان برای تولید اشیای دیگر مانند کوله‌پشتی یا چادر به کار برد تا آنها به قابلیت‌های جذب آب مجهز شوند. فناوری مذکور برای تیم‌های امداد یا طی رویدادهای اورژانسی به‌ویژه در اماکن دورافتاده کاربرد دارد.

پیروی همیشه یکی از دشوارترین آزمون‌های جامعه بشری بوده است.

تاریخ انسان سرشار از لحظه‌هایی است که در آن، پیر و فرسوده‌ای در میانه کوچ جا مانده، بر تکه‌ای رخ یاخ شده، به کوهی دوردست برده شده یا با آیینی خاموش از دایره زندگان کنار گذاشته شده است. پژوهشگران این پدیده را با واژه لاتین Sencicide (پیرکشی) می‌شناسند. شاید صریح‌ترین نمونه‌های این پدیده را بتوان در میان اقوام شکارچی-گردآورنده شمالگان یافت. در میان اینوئیت‌ها، رهاکردن سالمندان بر روی یخ در سال‌های قطعی رخ می‌داد؛ زمانی که بقای گروه، از هر ملاحظه دیگری مهم‌تر می‌شد. آخرین نمونه مستند این رویه در سال ۱۹۳۹ ثبت شده است. در شرق سبیری نیز کوچگی‌ها آیینی مشابه داشتند؛ سالمندی یا بیمار لاعلاج گاه از نزدیکان خود می‌خواست او را خلاص کنند، نه از سر میل به خودکشی، بلکه به‌مثابه رسمی آیینی برای بازگرداندن زندگی به چرخه طبیعت. در ژاپن، این مسئله به قلمرو اسطوره راه یافت. روایت «اوباسوته» - به معنای «رهاکردن پیروز» یا «رهاکردن والدین» - قرن‌هاست در فولکلور ژاپنی حضور دارد. در این روایت، سالمند ناتوان را به کوهی دورافتاده یا جنگلی متروک می‌برند و همان‌جا رها می‌کردند (در ادبیات و فرهنگ عامه فارسی نیز روایت‌هایی کمابیش مشابه وجود دارد). یکی از مکان‌هایی که بعدها با افسانه اوباسوته ژاپنی پیوند خورد، جنگل آنوکیکگاهارا در دامنه کوه فوجی بود. با این حال، نکته مهم آن است که بیشتر داستان‌های اوباسوته نه برای توجیه این عمل، بلکه برای هشداردادن علیه آن نوشته شده‌اند. جامعه‌ای که چنین روایتی می‌سازد، در واقع از وسوسه‌ای سخن می‌گوید که می‌خواهد مهارش کند.

در اسکاندیناوی، افسانه دیگری شکل گرفت؛ سالمندانی که خود را از صخره‌هایی موسوم به «آستویا» - به معنای «پرتگاه خاندان» - به پایین پرتاب می‌کردند. اما همین افسانه با حقیقت باعث شده که امروز در مباحث سیاسی سوند، واژه «آستویا» به استعاره‌ای برای نظام ناکارآمد حمایت از سالمندان تبدیل شود. احتمالاً کهن‌ترین روایت پیرکشی به ساردانیا بازمی‌گردد؛ قومی باستانی که هنگام کشتن سالمندان بلند می‌خندیدند؛ همان «خنده ساردونیک» که بعدها در زبان‌های اروپایی به معنای خنده‌ای تلخ و بی‌رحمانه ماندگار شد. اما این خنده، الزاماً نشانه قساوت نبود، بلکه معنایی آیینی داشت؛ نوعی بازگرداندن مرگ به دست بشر به چرخه حیات. سبیرون، فیلسوف رومی، در رساله «درباره پیری» از شان سالمندان دفاع می‌کند، اما واقعیت اجتماعی روم چیز دیگری بود. سالمندی در روم



استان فارس به عنوان یکی از قطب‌های اصلی پرورش اسب اصیل ایرانی، به‌ویژه نژاد دره‌شوری، شناخته می‌شود. جشنواره بزرگ کنسروی اسب اصیل ایرانی در باشگاه سوارکاری شهر زار، واقع در منطقه زوزنه لیبوی، برگزار شد. در این جشنواره، اسبان اصیل ایرانی بر اساس شاخص‌هایی همچون تیپ، اصالت، ساختار بدنی و کیفیت حرکت مورد داوری قرار گرفتند. عکس: طاهره رخ بخش، ایسنا

مهاجرت ورهاسازی سالمندان



علی مرسلی

امتیاز ویژه‌ای به همراه نداشت و بسیاری از پیران در حاشیه جامعه زندگی می‌کردند. فاصله میان ستایش اخلاقی سالمندان و واقعیت زندگی آنان، فاصله‌ای آشناست؛ شکافی که جهان امروز نیز همچنان با آن روبه‌رو است. شگفت‌آور آنکه همین الان در برخی روستاهای جنوبی ایالت تامپل‌نادوی هند، رویه‌ای موسوم به «تالانی کوتال» همچنان گزارش می‌شود؛ آیینی که در آن سالمند را با روغن شست‌وشو می‌دهند و سپس با خوراندن حجم زیادی آب نارگیل، بدنش را به سمت نارسایی کلیوی و مرگ سوق می‌دهند. در جامعه‌ای که احترام به والدین را بخشی از هویت فرهنگی خود می‌داند، فقر، هزینه درمان و گاه طمع در ارث، هنوز چنین رویه‌ای را زنده نگه داشته است. در فلات ایران، پیرکشی صورتی دیگر به خود می‌گیرد. این صورت، نه آیینی، نه اسطوره‌ای و نه حتی آشکار بوده است. ایلات بزرگی همچون بختیاری در زاگرس مرکزی و قشقایی در فارس، هر سال دو بار کوچ می‌کردند؛ از ییلاق به قشلاق و دوباره از قشلاق به ییلاق. این جابه‌جایی هرگز از جنس «سفر» نبود، بلکه نبردی دائمی با کوه، برف، رودخانه و کرسنگی برای زنده‌ماندن بود. در سال ۱۹۲۴، دو فیلم‌ساز آمریکایی، مریان کوپر و ارنست شودساک (همان‌هایی که بعدها «کینگ‌کنگ» را ساختند) کوچ ایل بختیاری را در دریاچه وورین ثبت کردند. حاصل این سفر مستند «علف: نبرد یک ملت برای زندگی» بود؛ روایتی از ۵۰ هزار انسان و نزدیک به نیم‌میلیون دام که باید از رودخانه کارون عبور می‌کردند. از دامنه‌های زردکوه بالا می‌رفتند و هفته‌ها در مسیری می‌ماندند که کوچک‌ترین لغزش در آن می‌توانست به مرگ بینجامد. در تصاویر این فیلم، کودکانی دیده می‌شوند که کوساله‌ای را بر دوش حمل می‌کنند و مردانی که سا پای برهنه برف را می‌شکافند. در چنین نظمی، کسی که از پا می‌افتاد، اغلب در مسیر جا می‌ماند. در حافظه شفاهی عشایر ایران هنوز روایت سالمندانی باقی مانده

یادداشت

روان‌شناسی اعتراض ایرانیان^(۴)

محمدحسن سهامیه

روان‌شناسی ناموزن اعتراض ایرانی را می‌توان در جنبه‌های مختلف رفتار، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و هنری مردمان این سرزمین مشاهده کرد. برای نمونه، به فهرست سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی انتقادی نگاهی بیندازید. اگر یک پلیس بدکار می‌بینید، اگر داستان یک وزیر بی صلاحیت مطرح است، اگر پزشکی مرکب جنایت شده، اگر سفیری بی‌عرضه نشان داده می‌شود، اغلب می‌توانید مطمئن باشید که حوادث فیلم مربوط به ۵۰، ۶۰ سال پیش است؛ گویی خطا و فساد همیشه متعلق به «گذشته» است، نه اکنون. این پدیده در علوم ارتباطات با مفهومی نزدیک به «مارپیچ سکوت» توضیح داده می‌شود؛ زمانی که افراد احساس کنند بیان نقد نسبت به شرایط حاضر، پرهزینه است، ترجیح می‌دهند سکوت کرده یا نقد را به گذشته‌ای بی‌خطر منتقل کنند (Noelle-Neumann, 1974). در چنین فضایی، نقد جاری جای خود را به نقد تاریخی می‌دهد؛ بی‌آنکه سازوکار اصلاح در زمان حال فعال شود. حالا اگر برسیده شود چه الزامی دارد ۵۰، ۶۰ سال صبر کنیم تا وقتی کار از کار گذشت، این همه داد و بیداد راه بیندازیم، پاسخ را باید در زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری فرهنگ سیاسی جست‌وجو کرد. پژوهش‌های مربوط به فرهنگ سیاسی نشان می‌دهد در جوامعی که تجربه طولانی تمرکز قدرت را داشته‌اند، نوعی «فاصله روانی با قدرت» شکل می‌گیرد؛ قدرت یا تقدیس شد یا نفی می‌شود، اما کمتر به‌عنوان پدیده‌ای انسانی و قابل نقد روزمره دیده می‌شود (Inglehart & Welzel, 2005). یک تابیوی سنگین نا نوشته به ما می‌گوید که مسئولان و مدیران موجود، همگی پاک و بی‌نقص هستند. حال آنکه واقعیت این است که آن پلیس، وزیر، پزشک و سفیر نیز انسان‌هایی زمینی‌اند؛ آمیزه‌ای از توانایی و خطا. نظریه‌پردازان حوزه قدرت معتقدند هرچه سازوکارهای بازخورد و نظارت عمومی فعالیت‌ر باشد، احتمال اصلاح خطا پیش از تبدیل‌شدن به بحران بیشتر است



استان فارس به عنوان یکی از قطب‌های اصلی پرورش اسب اصیل ایرانی، به‌ویژه نژاد دره‌شوری، شناخته می‌شود. جشنواره بزرگ کنسروی اسب اصیل ایرانی در باشگاه سوارکاری شهر زار، واقع در منطقه زوزنه لیبوی، برگزار شد. در این جشنواره، اسبان اصیل ایرانی بر اساس شاخص‌هایی همچون تیپ، اصالت، ساختار بدنی و کیفیت حرکت مورد داوری قرار گرفتند. عکس: طاهره رخ بخش، ایسنا

instagram:sharghdaily1

مهاجرت ورهاسازی سالمندان

که در فصل کوچ جا گذاشته می‌شدند؛ پیرمرد یا پیرزنی که دیگر توان عبور از گردنه را نداشت. گاه برای او چادری کوچک برپا می‌کردند و اندکی آذوقه کنار دستش می‌گذاشتند، با این امید -یا شاید این وهم- که بازگشتی در کار خواهد بود. اما همه می‌دانستند که جامانده، نخواهد ماند.

این رفتار در میان عشایر ایران نه نامی داشت، نه آیینی و نه افسانه‌ای که آن را توجیه کند. اگر در ژاپن با اسطوره همراه بود و در شمالگان با مناسکی شناخته‌شده، در اینجا در سکوت رخ می‌داد و در سکوت نیز به حافظه نسل‌ها منتقل می‌شد؛ سکوتی که شاید خود عمیق‌ترین نشانه عذاب وجدان جمعی بود. جامعه‌ای که توان مراقبت از سالمند را از دست می‌دهد، ناگزیر راهی برای کنارگذاشتن او پیدا می‌کند و سپس برای آن توجیهی اخلاقی، اقتصادی یا فرهنگی می‌تراشد و گاه، مانند تجربه عشایر ایران، حتی نامی هم ندارد. امروز اما شکل مسئله تغییر کرده، نه ماهیت آن. فرزندان‌ی که به شهری دیگر یا کشوری دیگر مهاجرت می‌کنند و والدینی که در خانه‌ای خالی جا می‌مانند، بخشی از همین گسست‌اند. این‌جاگذاشتن، صرفاً جدایی جغرافیایی نیست؛ شکافی است در تداوم نسل، حافظه و خانواده. فرزندان مهاجر، هرچند موفق و برخوردار، اغلب دیگر ادامه‌دهنده

جهان فرهنگی والدین خود نیستند و رابطه میان دو نسل، آرام‌آرام از پیوندی زنده به خاطره‌ای دور بدل می‌شود. شاید ترازوی مهاجرت، از جهتی، حتی از جاماندن سالمندان در کوچ‌های عشایری نیز تلخ‌تر باشد؛ زیرا مهاجران نه‌فقط والدین خود، بلکه روند پیرشدن آنان را نیز از دست می‌دهند. برای بسیاری از آنان، پدر و مادر هنوز همان تصویر سال‌های دور پیش از مهاجرت‌اند؛ همان چهره‌های استوار و آشنا. فاصله جغرافیایی اجازه نمی‌دهد فرسودگی تدریجی، کم‌توانی، زوال حافظه و نزدیک‌شدن آرام مرگ را ببینند و برای آن آماده شوند. گویی «پیرکشی» مدرن، نه در یک لحظه، بلکه از همان روز مهاجرت آغاز شده و سال‌ها به سال، آرام و بی‌دما ادامه یافته است. از همین رو، فاصله میان پیرزنی که روزگاری در برف‌های زاگرس جا می‌ماند و سالمندی که امروز در اتاقی خاموش در خانه سالمندان، در خانه‌ای خالی یا در بیمارستانی دور از فرزندان جان می‌دهد، کمتر از آن چیزی است که دوست داریم باور کنیم. زمانه عوض شده، جغرافیا تغییر کرده و همه جنبه‌های حیات ما مدرن‌تر شده، اما مسئله همان است و کوچ همان کوچ است. انسانی که دیگر نمی‌تواند همراه شود، سرانجام باید جا بماند.

پیشخوان

۳۵ سال کاری مزدومنت

علی میرزایی، سردبیر و مدیرمسئول فصلنامه مهم «نگاه نو»، درباره اتفاقاتی که این روزها باعث شده انتشار نشریات دچار مشکل شود، نکته‌ای کوتاه را در اختیار ما قرار داده است. او در این متن خطاب به خوانندگان نگاه نو نوشت: «پس از انتشار نگاه نو شماره ۱۴۸ و گزارش افزایش هزینه‌هایی که در یادداشت سردبیر آورده شد، شماری از خوانندگان از من خواستند برای دوام انتشار نگاه نو حتی اگر نیاز بود مایملک خود را بفروشم. قطعاً این‌کار را نخواهم کرد. ۳۵ سال کار بی‌مزد و منت کافی نیست؟ مخاطبان گرامی نگاه نو، اگر برای ادامه حیات این نشریه مستقل تومان رساننده است، له شود. در کجای دنیا مدیر نشریه‌ای «مایملک» خود را -اگر مایملکی داشته باشد- می‌فروشد که جلو تعطیلی نشریه‌ای را بگیرد؟ درست این است که در وضعیت کنونی مخاطبان نگاه نو برای پایداری نشریه دلخواهشان به میدان بیایند. از من دیگر کاری ساخته نیست. آسان‌ترین کار این است از هر شماره نگاه نو دو نسخه بخرند و یک نسخه آن را هدیه بدهند. به همین سادگی! شمار نشریه‌های مستقل و آزاد که حرفی برای گفتن دارند و رَظَب و یابس نمی‌یافتند و کارشان نبش قبر و دروغ‌گویی و انتشار مقاله‌های خشتی و گاه بوج و بوک و بی‌خاصیت نیست، چندان زیاد نیست. نگذارید نشریه‌های آزاد و مستقل از این میدان نابرابر به در شوند. به قول یکی از رهبران بزرگ آسیا، مواظب آدم‌های آبرومند باشید.»

نگاه نو شماره ۱۴۹ منتشر شد

صدوجهل‌ونهمین شماره فصلنامه نگاه نو، با پشت‌سرگذاشتن مشکلاتی که در این روزها مطبوعات فارسی‌زبان داخلی با آنها روبه‌رو هستند، در زمان تعیین شده و بی‌وقفه منتشر شد؛ مانند ۳۵ سال گذشته. بخش ویژه این شماره نگاه نو، با عنوان جنگ روایت‌ها در اتحاد جماهیر شوروی، به موضوع روایت‌سازی‌های جعلی حکومت‌های تمامیت‌خواه پرداخته و شیوه برآمدن بررسی کرده است، با چهار مقاله به قلم زهرا محسنی، آبتین گلکار و سیدحسین طباطبایی. در این شماره، گفت‌وگویی می‌خوانید با محمود درویش، شاعر بلندآوازه فلسطینی، درباره مفاهیمی همچون وطن و وطن‌پرستی، تبعید، جایگاه شعر و شاعر در جامعه و …

بخش مقاله‌های نگاه نو ۱۴۹، با مقاله‌ای به قلم فخرالدین عظیمی آغاز می‌شود با عنوان «دریغایران: آتش جنگ و تیمارداشت وطن»؛ سخنی متین از زبان نویسنده‌ای فرهیخته خطاب به ایرانیانی که برای دستیابی به خواسته‌های خود گویا مهر وطن را فراموش کرده و شوربختانه دل به جنگ‌افروزی بیگانگان و یورش‌های نظامی آنها دل سپرده‌اند. مقاله دوم، به قلم حسین معصومی‌همدانی، با عنوان «ارزش میراث نیما یوشیج» درباره مضمون و محتوای کتابی است با عنوان «از غریب من» به همراه نظریات نویسنده درباره زندگی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیما. پس از آن مقاله‌ای با عنوان «ویژهای فرزندان معنوی رضاشاه» نوشته آرمان نه‌چیری درباره بسترهای تشکیل حزب پان‌ایرانیست در عصر پهلوی قرار دارد و سپس مقاله «آلفردلومر و نخستین سرود ملی مشروطه»، نوشته فرهود صفرزاده.

نگاه نو شماره ۱۴۹ با بهای ۴۵۰ هزار تومان منتشر شده است و سردبیر آشکارا ابراز نگرانی و تردید کرده که در وضعیت رکود-تورم کنونی و سیر صعودی هزینه‌ها، آیا نگاه نو شماره ۱۵۰ در پایان شهریور ۱۴۰۵ منتشر خواهد شد یا نه.



بیش از ۱۰ میلیون هکتار کانون فوق‌بحرانی گردوغبار در کشور وجود دارد. گردوغبار بر گوشه‌گوشه کشور از جنوب تا شمال، از شرق تا غرب سایه انداخته است. سخن از ذراتی کوچک‌تر از ۱۰ میکرون است. در عرصه بین‌الملل، منابع مالی اختصاص‌یافته به پروژه‌های مرتبط با گردوغبار از حدود ۳۰۰ هزار دلار به یک میلیون دلار افزایش یافت و برآورد‌های نشان می‌دهد با تداوم ریزش‌ها، امکان افزایش این رقم تا هشت‌ونیم میلیون دلار نیز وجود دارد. با این حال، مسئولان معتقدند در برابر بیش از ۱۰ میلیون هکتار کانون فوق‌بحرانی گردوغبار در کشور، این منابع فقط بخشی از نیازهای موجود را پوشش می‌دهد.

عربستان سعودی به دلیل آسیب‌های اقتصادی ناشی از جنگ، از توافق ۲۰۰ میلیون دلاری برای حمایت از ساختمان‌های متروپولیتن نیویورک خارج شده است. اگرچه ۲۰۰ میلیون دلار در مقایسه با صندوق ثروت ملی یک تریلیون دلاری عربستان رقم نسبتاً کمی است، اما این تصمیم به‌عنوان نخستین نشانه از این موضوع قابل توجه است که جنگ، تعهدات مالی کشورهای حاشیه خلیج فارس در غرب را کاهش داده است. پیتز گلسب، مدیرکل اپرای متروپولیتن، به نیویورکتایمز گفت عربستان دلیل تصمیم خود را خسارت وارده به اقتصاد این کشور ناشی از جنگ ایران و محاصره عبور نفت از تنگه هرمز اعلام کرده است.

پژوهشگران دانشگاه استنفورد با همکاری گوگل ریسرچ و گوگل دیپ‌ماینر، سیستمی مبتنی بر هوش مصنوعی ساخته‌اند که می‌تواند بدون هیچ آموزش پزشکی، عوامل ژنتیکی بیماری‌هایی مانند کم‌شنوایی و بیماری‌های نادر را شناسایی کند. بیش از ۲۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان به بیماری‌های نادر ژنتیکی مبتلا هستند. دانشمندان یک عامل ژنتیکی جدید را نیز کشف کردند که باعث کم‌شنوایی می‌شود. این یافته در آزمایشگاه تایید شد. هوش مصنوعی بدون هیچ آموزش پزشکی، عوامل ژنتیکی کم‌شنوایی و بیماری‌های نادر را با موفقیت شناسایی کرد.

۱۰میلیون هکتار

۲۰۰ میلیون دلار

۳۵۰ میلیون بیمار